

ایران توشه



IranTooshe.Ir



@irantoooshe



IranTooshe

- دانلود نمونه سوالات امتحانی
- دانلود ۱۴۰۶ به ۱۳۹۶
- دانلود آزمون ۱۴۰۷ حس و قلم جی و نجف
- دانلود فیلم و مقاله آنلاین
- تبلو و مثاره



- محتوای ویژه کتاب
- پاسخ به تمامی فعالیت‌های نگارشی
 - پاسخ به درست‌نویسی، تصویرنویسی
 - پاسخ به معیارهای ارزیابی، حکایت نگاری، مدل نویسی
 - نمونه سوال‌های پایانی با پاسخ و بارمیبدی

آموزش مهارت‌های نوشتن از نویسنده

۱۱۱ مهندسی نوشتمن

۱۹

مقاله‌های نگارشی

نوشته زیر از ترجمه کتابی به نام داستان نویسی است که با استفاده از ادبیات نامتعارف و با چاشنی طنزنوشه شده است. این نوشته را بخوانید و ساختمان آن را مشخص کنید.

موضوع: ضرورت بازنویسی

لند مقامه: معمولاً آثار نویسنده‌گان بزرگ، چند بار پیش نویس می‌شوند و نویسنده‌ها هم تأیید می‌کنند که پیش‌نویس اول، لازم نیست حتماً بقصص باشد.

بلد اول: بسیاری از نویسنده‌ها خیلی زیک و پوست کنده به شما خواهند گفت که اولین پیش نویس اثرشان، جنایتی در حق بشریت است. اما آنها به هر حال این پیش نویس اول را می‌نویسند، چون هیچ کس نمی‌تواند بدون نوشتمن پیش‌نویس اول، نسخه یا پیش نویس دومی بنویسد.

بلد دوم: اکثر نویسنده‌ها در دو حالت متفاوت، کار می‌کنند: حالت خلاق و حالت ویرایشی. حالت خلاق: در این حالت شما به خودتان اجازه امتحان کردن کارهای جدید را می‌دهید و در عین حال به این مسئله آگاهید که این کارها ممکن است درست باشد و یا ممکن است نادرست باشد. مزخرف نوشتن در حالت خلاق، اشکالی ندارد.

پس سعی کنید وقتی خلاق هستید، کمی در نوشتمن، بی برو باشید.

بلد سوم: حالت ویرایشی: در حالت ویرایشی، هدف شما جمع و جور کردن افتتاحی است که در حالت خلاق به بار آورده‌اید. در این حالت، شما آنچه را نوشته‌اید، جوری بازنویسی و اصلاح می‌کنید که معنی بدنهند.

بلد چهارم: خشکی قلم و ناتوانی در نوشتمن، زمانی اتفاق می‌افتد که نویسنده سعی می‌کند. همزمان در دو حالت خلاق و ویرایش بتوسد. هرگز این کار را نکنید. این کار مثل این است که موقع رانندگی یک پاروی گازبگذارید و با پای دیگر ترمز بگیرید.

کمی نوشتن و بعد کمی ویرایش کردن اشکالی ندارد: همان‌طور که از قدیم گفته‌اند: اول بنویس؛ بعد درستش کن.

بلد پنجم: به خودتان اجازه دهید، پیش نویس اولیه بدی بنویسید و این جمله را روی یک تکه کاغذ بنویسید: «من اختیاراتم دارم که یک پیش نویس چرنده بنویسم؛ چون پیش نویس اکثر نویسنده‌ها چرنده هستند؛ نوبت به اصلاح که رسید؛ درستش می‌کنم».

بلد ششم: پس اولین کاری که به عنوان یک نویسنده، انجام می‌دهید، باید این باشد که به خودتان اجازه نوشتمن یک پیش نویس اولیه را بدهد.

اکتون سفر مخصوصهای زیر

تماشای طبیعت
تاتریسند، مگو

کتاب خوب، دو کتاب، خوب

موضع کتاب خوب
کتاب ها از
انسان ها هستند

سدهای پدیده
کتاب هائندی

۶۰۵

یه نسل‌های بعدی
او کتاب‌های دیگر

بند سوم: نحوه شکل گشایش قلت کرد. اما با

و فکرهای چندین م
گذشتگان و ایندههای

بند جهارم: کتاب‌ها هم
انسان‌ها را هدایت نم

سند پیغم: معجزه بزرگ
کاما، سان شده است.

پند تیجھے همه کتاب‌ها
است با، اهنماں اہا۔

نوشته‌هایی را که مقاله‌های انتشار

در حین خواندن متن انشا ت

۱- ایا استا موضوع مناس
۲- بندهای انشا نوشته

۳- بند مقدمه یا مهارت
۴- در بند نتیجه انشا قص

۵- هم‌شاگردیتان در هنر شما منتقل کند.

٦- انشا تميز و بدون قلم
٧- غاشا لاما، د، انشا

بعد به موارد بالا امتیاز

بعد به موارد بالا امتیاز بدھید و امتیازها را در اختیار هم شاگردان بگذاری

دسته بندی	توضیحات
پویسیم	نحویسیم
داشت	برخودار بود
گرفت	به خود اختصاص داد
نوشت	به رشته تحریر را درود
خرید	خریداری کرد
شنبید / فهمید	اطلاع حاصل کرد
فرستاد	ارسال خواهد کرد
گفت	امر کرد
حاضر شدند	حضور به هم رساندند
جمله های زیرا و پر ایش کنید:	
دانش آموزان در جلسه آزمون، حضور به هم رساندند.	
دانش آموزان در جلسه آزمون حاضر شدند.	
مدیر مدرسه همه پرونده ها را به اداره ارسال کرد.	
مدیر مدرسه، همه پرونده ها را به اداره فرستاد.	
نحویت تکایت	
نحویت یافته آن را بخوانید و با هم مقایسه کنید.	

نحویسته در این حکایت نوشته شده و روز است. جملات کوتاه و دارای فعل می‌باشد. بخوبی زبان حکایت اصلی ساده و روز است. این حکایت تلاش کرده است با حلول کلمات مدارک حکایت را به خواننده منتقل کند. گونه زبان حکایت مردم روزگار نوشته است. این موسی: ساده‌نویسی حکایت، با همان موضوع و با همان هدف است. یعنی در موضوع و هدف با حکایت اصلی فرق ندارد اما در ساختار با هم مقاومت هستند. تعداد جملات ساده‌نویسی بیشتر از تعداد جملات حکایت است. گذشته از تعداد جملات، نوع جملات و نوع کلمات امروزی‌تر و قابل احساس‌تر است. در حمله‌های حکایت علت و دلیل برای مطالب بیان نشده است اما در جملات ساده‌نویسی علت و دلیل هر کار به طور روش ذکر شده است. اکنون بر اساس نموده، حکایت زیر را به زبان ساده امروز گشترش دهید.

نکات: مردگی را چشم درد حاست. پیش بیطار (دام پنژشک) رفت که دوا کن: بیطار از آنچه در چشم ستوران یک کرد، در دیده او کشید و کور شد. حکومت (شکایت) به داور برندن گفت: داده هست - تابع

نودی پیش بیان نظریه «- خسته بود، نای راه فوت، تداشت، آنس، که دقت منابع این اتفاق را در میان افراد معاشر از اینجا میگیرند».

لایی بینند نداشت. کم کم که به خانه می رسید فکر کرد باشد چندین ساعت استراحت کند تا شاید وضع چشمشان بهتر شود. سه ساعت استراحت کرده بود و اخبار را خوانده بود، پس روزهای مغلوب بود، پس همچشم هایش

هر سوی در میان داست، همسر مرد که فکرش به جای قدر نداده بود، گفت: زن همسایه دامپزشک است و پیش از این که بگیرم چراکه در این وقت شب چشم پزشک خوب بیدا نمی شود، بنابراین رفت و نزد همسایه، از ده حباب،

هرمه دستور استفاده به او داد. زن از عمل خودش خوشحال شد و فک سر کرد حالا درگی حشمت شده است. دادن خواهد

شد به خانه بازگشت و دارو را برای شوهرش اورد و روی چشمهاش مالید. چند دقیقه بعد مرد از درد چشم به خودش می‌بیند و پس از چند ساعت دیگر، نایینا شد. چند روز بعد برای شکایت پیش بیلس رفت تعریف کرد پاییں حرفهای را و گوش کرد و بوز خذنی زد و گفت: هیچ توانی را همسایه‌ات ناید بپرازد. جراحت که اگر تو احمق نبودی، برای درد چشم لطفیشک مراجعت نمی‌کردی. مرد که دیگر نم رهانست همسیش را استدتاً نگاهش او، آندهیده که لب های آنچه

زنگنه و پتروسیم

فقالیت‌های تکاریانی
من زیرا بخواهد و مشخص کنید که کدام بخش من به نقاشی نزدیک تر شده است
مندو و قجه مادربرزگ
ساع صندوقه

فقاقيات های تکاريسي مدن زير را بخوانيد و منطقه کتيد که کدام بخش متن به تفاصي تزديك تر شده است؟
 شانی دستم مرداده اندک استخاره تاریخ های اسلام را در آن صندوقه بود. همینه دو آن را با دقت کل من مرد
 شد و فقهه به شکل مستطيل و جوي بود و روکش پرپوش و نگار آن جنس قلل داشت که بر روی جاريانيه چو
 چشم اتفاق ماد بزرگ. حوش خوش گردد بود. درین به سمت بالا بار م شد و دوباره به طرف پايين م آمد.
 م پوشاند. بر پيروانه خلوين آن سه رديف حلقة بر بدنه صندوق فوار داشت که ميله اي فلزي از ميزان
 م كرد و فقل به شکل متعدده هاست. خطيط داره ها جي م گرفت و ماد بزرگ چند بار گلدي را در آن من چهار
 هزار هشت بند و شبيه بيج. خطيط داره ها اي به دور آن چهارچند هزار

شود؛ کلید به ترتیب مکانیزم را بیند و می‌خواهد. پس از آن، باید نکت و خاکر رنگ، به طول بیست سی سانتی‌متر از کلکت و پلاسفلام بدأز قفل کردن در جیب داخلی سمت چپ جیلچیه مادربریزگ جا می‌گرفت. گاهی این اطمینان نیشتر است که از اسروچ جا داده باشد. همچنان که در جیب از چیزی دیگر درست نمی‌شود. این نزد اسلام‌آکس جزوی من کرد به آن، چپ نگاه کند. لاصمه، تمام شکل و شماپل صندوق، درست و دست نخوردده، هنوز در ذهن من باقی است. من در خطاطیر و جیلچیه مادربریزگ می‌گردم تا شاید کلید صندوق را بیابم و اسرار کودکی‌های خود و نفس‌های در آن پیدا کنم. به یکی از دو تصویر یاری دقت نگاه کنید. توجه به جزئیات آن، به پرورش فکر شما کمک می‌کند. دیده‌اید، در نوشته خود به تصویر یکشنبه.



زگان قصد داشت تا برازی تجارت و آوردن کالاهای و چادرهای نو به سفر برود. همچون دیگر اعضای خانواده

د. سوزاتی هایی را که بایی اهل خانه اورده بود و آنها به خانه رسیده و استواخت کرد، سوزاتی هایی که به خانه رسیده و استواخت کرد، طوطی را از ماجرا باخبر کرد، طوطی به محض شنیدن اخبار سفر، از حال رفت و در فرودی که بازگان گمکن بود او مرده است. بازگان در قفس را گشود تا طوطی مرده را از آن خارج کرده بازارد، ولی طوطی زنده شد و پر گشود و بپالای درختی تکه کرد. بازگان که از دیدن این صحنه من ام، «ماخراجی از حال رفتن طوطی را از او برسید. طوطی نیز گفت: این سوزاتی است که تو از سفر برای من چیزی جز آزادی من نبود. این سوغات را دوستان من از طریق تو به من رسانند و عملایه من ام»

نکی از نوشه های تمرین ۲ را انتخاب کنید و آن را با ستجه های زیر، برسی و تقدیم کنید.

موضع پرسش داداری: پژوهش کلی نیست و درباره جزئیات تصویری بازگان مطالبی را برای این ازمه می‌کند. طبقه‌بندی دهن و نوشته تا حدی به مطالعه کتاب نزدیک است. تویستنده با کلمات، تصویر تماشی شده‌ای را به ما ازمه می‌دهد. و به توجه خاصی به جزئیات تصویرها دارد و دیدهای خود را دقیقاً بروی کاغذ نوشته است. تویسته بدون خودرگی و پارگی است. علاوه نگارشی رعایت شده است و من خالی از غلط املایی است.

داست ایوسنی

جهه‌های نزرا و پیراش کنید.

هر چند با مشت های گرده که بیش می رفتند را دیدم.

- درین را که با مشت های گرده کرد بیش می رفتند دیدم.

البکه بوری خوش داشت را بودیم.

- علی را که بوری خوش داشت بودیم.

مملوک است. توشه زیرا بخوانید، اصل ضرب المثل را بشکل گشتر باقیه آن مقایسه کنید.
ضرب المثل: «خانه از بست ویران است، خواجه در بند نقش ایوان است»
گشتر مثل: مردی خواست خانه بخرد، او همه اش دنیال خانه های ارزان قیمت بود نه خانه های محکم و مقاوم.
آن اینکه بالآخر، خانه مورد نظرش را پیدا کرد. بعضی از دوستان آشنا به ساختن، به او تذکر دادند که این خانه، بنیان ممکن ندارد. آن را نخواست اما در همانجا گفت، وقی خانه را خردیم، خواجه دید که جه خانه زیبایی است. مرد، خانه را خردی و شروع کرد به زیاسازی و آرسن ظاهر خانه. نمای اجری آن را با سکه گران قیمت تغیری داد و درو و پنجه را عوض کرد و رنگ و نقاشی نمود و خجل کارهای دیگر که مربوط به ظاهر ساختمان می شد.
وقتی نمای ساختمان، حسابی زیبا شد. آن شخصه به دوستانش گفت، می بینید، مانند عروسک شده است. تا این که یک روز، بزلله خجل ضعیفی آمد. خانه زیبای مرد ناگاهان فرو ریخت و به تیهای خاک نبدیل شد. تها
دان، که آمرد، خود وزن و یقه اش بیرون از ساختمان بودند.

گسترش مثلاً آهنگین است، گسترش مثل آهنگین نیست. مثل دارد، گسترش مثل بیش از دو جمله دارد.
محل با کمترین کلمات مفاهیم را به خواننده منتقل می‌کند. گسترش محل با پیشترین کلمات، گسترش محل شکل
داستانی دارد و داستان کامی را یابی می‌کند اما مثل شکل تامحیمی دارد، یعنی اشاره به داستانی می‌کند.
تخفیف مثلاً و گسترش مثل هر دو یک موضوع را به خواننده منتقل می‌کنند. مثل با سادگی و کوتاهی، گسترش
محل با یک جزئیات ممتاز، سعی در رساندن یک مفهوم به خواننده است می‌توان گفت گسترش مثل همان
داستان مثل است، چون هر مثل داستانی دارد و به خاطر همان داستانها و مسائل مربوط به همان موضوعها در

زبان مردم رایج سده است.
اکنون، ضرب المثل زیر را گسترش دهد.
ضرب المثل، «لگل خواست راه رفتن کیم را یاد نگیرد، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد».

کشتن میل، کلاعی به نام راغی و روی زبره بر روی شاخه خشکیه درختی نشسته بود افتاب در حال عروق پویا و از هر طرف صدای آواز پرندگان باع می امد راغی دلست بود او به عروق می نگیرست و به کوههای سر به فلک کشیده خلی دوست داشت به کوه سفر کرد پرندگانی که آن جا را بینند، با آنها دوست شود و حرف بزنند. خلی دوست داشت بدانند که پرندگان کوه چگونه آواز می خوانند چگونه برواز می کنند، چگونه راه می روند و ...

آنا حف که کوه دور بود، او این جا را نمی شاخت. راغی نه تنها کوه، بلکه اینجا هم کوه را نمی شاخت اور در تمام عمر خو پاش را از بایرون نگذاشته بود. یعنی جرات نگرده از باع دل نکند هر اطلاعاتی هم که داشت از این و آرا شنیده بود او ملندی کشید و به شاخه بعد پرید. پرسو شوا در حال بازی بودند. یکی از آنها کثار راغی نشست و گفت «جه رفی توهمی، حی نه»، راغی برگشت و شمزه دشمرده گفت «هیچی، نمی دونم، همین جوری دلم نم شدم» پرسو گفت: «همین جوری که نمی لاید شمشه شده» راغی گفت: «می خواه مفرکم، شما چه جوری س

تصویربرداری
ماهیت

ماهیت تصویربرداری امروز به صورت کاملاً باز، طی مراحل زیر انجام شود؟ پس شروع کنید.

۱- تصویربرداری از کتاب‌های دیسی خود یا عکس که خودان از منظر طبیعت گرفته‌اید با هر تصویربرداری را که دوست دارد، انتخاب کنید و آن را در توشنخان توفیق کنید. بادatan باشد دوستان شما نایابند این تصویر را بینند.

رودانه از کتاب کوههای می‌گشست. سیل‌های فصل، کوه را کند بودند و دیوار سندي ایجاد شده بود. بال‌الای دیوار

باغ کوچک سرپیزی بود را نشان می‌داد. پشت باغ به دامنه کوه بود. کوه را سرشی ملائیم داشت. رنگ کوه در

آفتاب مایل صبح یک روز پاییزی به سرخ می‌زد. گونها و خارها خشک شده بودند و رنگ و لام از بوش

بودند. برگ‌های درختان تغییر گردید. برگ‌های درخت رزغالد زرد شده بودند و البالو سرخ و

آنکه هر از اینچن تصویر رنگین باغ را احاطه کرده بود. علفها هنوز سبزی خود را ازست نداشند. علی

بوضیعه شده‌بودند از شیشهای صحیحگاهی، باغ پر بود از شیشه، درختها در کنارهای باغ خودنمایی می‌کردند. جان از

کثار روذخانه می‌گذشت. جاهه دو خط موایی بود که جای لاستیک‌های ماشین‌ها داشت. باران سلس اسما قسمت از

چاهه را شکسته بود روذخانه طراوت هشتگی را آزم و پرچب و جوش راه خود را ازدهم می‌داند. سرمه ملائیم فضای صبح را گرفته بود. بخار نفس‌ها در گرمگام بور خوشید محو می‌شد ...

۵۴

با سنجش و مقایسه، آسان تر بنویسید

تفاوت‌های نگارش

من‌های زیر را بخوانید و مشخص کنید. کدام متن برایه شیوه مقایسه، نوشته شده است؟

الف) قد سستی کشیده‌ای داشت که کن پشنش را خیده نشان می‌داد. چهره‌اش سفید و کم گوشت داد، دماغ

کشیده و نوک نیز و پیشانی صاف و مرلي داشت که در وزش باد، قسمت ازان را موهایش می‌پوشاند. حال

چشم‌اش آرم بود و در فرشان موجی از غم در آرامش ناگوار بخسته بود. چانه استخوانی و صاف داشت که دهانش را زیباتر جلوه می‌داد. موهای بلندش که دور گوش‌ها و گردش را پوشانده بود، قدری تیره‌تر از رنگ

ساقه‌های درو شده گندم بود.

ب) صبح بود و پرتو آفتاب مانند طلا روی امواج ملائیم دریا می‌درخشید. نزدیک به یک کلیومتر دور از ساحل یک

قایق ماهیگیری آب را شناخته. به پیش می‌رفت. از سوی دیگر هلهله و اوای مرغان دریایی که برای بدست آوردن

نخادی خود به ساحل روی آورده بودند در فضای آفتاب افکنده بود. روز پرچرخ دیگر شروع می‌شد.

(پ) هر دسته از مردم، مفترات ویژه‌ای برای آداب معاشرت دارند. دست دادن با دوستان در هنگام ملاقات در

بسیاری از بخش‌های جهان معمول است. چیزیان به جای اینکه بگذارند دست بدنهند، دو دست خود را بهم

من گذاشند و تکان می‌دهند. در بسیاری از کشورها پداشتن کلاه، شان ادب است ولی بومیان غنا از افقیان به جای

این کار، قبای خود را زیک شانه به بایین می‌اندازند.

(این نگارش، سال اول دبیرستان، ۱۳۵۲)

قسمت (ب) براساس مقایسه نوشته شده است، اما دو قسمت دریگر (الف و ب) مقایسه ندارند در قسمت (ب) مولف ادب و سیم ملت‌ها را به برسی نموده است و در این برسی به ویزگی‌های بعضی‌ها می‌پردازد و این ویزگی‌ها

را با سایر برسی‌ها می‌گذرانند.

تصویر کشید و حالت زیرا نجربه گردید: با مقایسه آنها، متن بنویسید.

برخاستن از خواب در صبح روسنا

در روزناییان صدای خروس از خواب بیدار شدم، نماز را خواندم و به بیرون از آنات رفتم، او از پرندگان در باغ‌ها شنیده من شدم

در شهر: با صدای زنگ گوشی تلقن از خواب بیدار شدم، نماز را خواندم و پنجه را باز کردم؛ صدای اتوبویل‌ها که به

سونست رد می‌شدند از خیابان شنیده می‌شد.

۶۲

۵۳

رسان: نفس عمیقی کشیدم، ریه‌هایم پر از هوای پاک و تازه شد. آخ چقدر مطبوع و دل انگیز بود تمام سلول‌های

در ریه، از پنجه‌سرم را به بیرون بردم و خنکی صبح را احساس کردم. هوا را به داخل ریه‌هایم بردم تا از هوای

سیخچاهی استفاده کنم اما به سرفه افذاخ، هوا پر از سرب ریه‌هایم بود. رنگ از این می‌داند

در دوستان از خانه بیرون رزد تا شاهد طلوع زیبای خوشید باشم. خوشید آرام از پشت کوکهای بیرون می‌آمد همه

چیز رنگ طلایی گرفته بود. زلال هوا احساس الطافت را انسان می‌داند. رنگ ایشان می‌داند

در شهروز بیرون می‌آمد. نور طلایی اش رنگ نداشت. الوکی سینه خوشید را گرفته بود. گوئی خوشید پیر شده است

و نوان توان‌نشانی ندارد. نورهای کمر رنگ خوشید در ترکی الوکی شهربند بود. شیر خوش طعم تازه هنوز گرم بود

در پرسته سفره نشستم تا سیخچاهه بخورم. تکاهی انان بار داشتم نصف نان خمیر بود و عطری هم نداشت.

در شهروز این شهربند اینی هم ماضی شده است. شیر پاستوریزه و پرچرب پر از روغن باله بود و بینوش را که دیگر

یکی از نوشته‌های تمرین ۲ را در اساس معیارهای زیر، ارزیابی کنید.

معیارهای ارزیابی:

در نوشته‌های دوستان دقت کنید که جمله‌ای متفاوتی داشته باشد مثلاً جمله تکمیل کننده و بقیه جمله‌ها، گذشته

از وجود جمله‌ها دقت کنید که جمله‌ها با هم ارتباط داشته باشند، و جمله‌ای که تکمیل کننده با جمله موضوع ارتباط

داشته باشد. به شیوه خواندن و لحن دوستان ندانست کنید. چیزی که خواندن و نحوه بیان کمک زیادی به دریافت

هدف نوشته می‌کند. دقت داشته باشید که در انشا عالم املای وجود نداشته باشد. به تفاوت‌ها و شیوه‌های نوشته

درست نویسید

که همان گاه آخرشان شنایه بیان حرکت «» دارد. هنگام انداده خود نعلمه متعه «» نا علامت «» یه آخر آنکه «»

زیب از شعل طکان «» و گون «» نوشته می‌شود و شنایه بیان حرکت «» ده کلخه از شنیده شود.

جمله‌ای زیرا و برایش کنید.

شرک کننده‌گان در مراض امور از عملکرد داشت آموزان این مدرسه، خرسند بودند.

شرک کننده‌گان در مراض اموروز، از عملکرد داشت آموزان این مدرسه، خرسند بودند.

تجھیه کان با دیده‌گان باز و با آگاهی، همه امور را پی می‌گزند.

تجھیه کان با دیده‌گان باز و با آگاهی، همه امور را پی می‌گزند

حکایت نکاری

حکایت زیرا به زبان ساده امروز، گسترش دهد.

حکایت، حاکم، دو گوشش ناشنوا شد. مدارای طیسان هم این تکرد. حاکم از این بیشتر می‌گفت که باعث شد او دیگر

صدای هچ قطۇلۇمۇ را نشستود، بیسار ناراحت بود و نمی‌دانست چه کند. روزی شغض دانایی، تزدش رفت و با

اشاهه و به کمک نوشته شد که ای سلطان، چرا غمگین هستید؟ شما کی از حس‌های خود را از دست داده‌اید

ای حکم، راست می‌گویی، من از نعمت‌های دیگر غافل بودم

(جام)

ساده‌گویی، درد شدیدی را در گوش‌هایش احساس می‌کرد. پزشکان از درمانش نالاید شده بودند. یکی از پزشکان را

عطا کرد و گفت: دکتر چی شده، راحت باش بگو جی شده؟

۶۱

۶۲

۵۷

در این نوشته نویسنده سنگ را به جای انسان نشانده و ویژگی‌های انسان را به آن نسبت داده است.

نحوه

ب) سنگی بودم بر سر راه، هر کس که به من مرسید، لگدی به من می‌زد و زور و قدرت خود را به من شناسی می‌داد گاهی هم حرازیریا می‌گذشتند و عور می‌گردند. تا اینکه روی، یک چیز غول پیکری با سرو صدای هراس انگیزه طرفم آمد و مراد میان انبوه اسنگ و حاک و شن بلند کرد و بر پشت چیزی سازیر کرد. دردی سنگن تمام بدنه را فرا گرفت. ساعتی در زیر خواری از سنگ و شن گذشت. فقط این اندازه فهمیدم که مراده جایی می‌برند حق عجیب داشتم. تمام حافظات گذشتم را مرورد کدم هیچ کدام مثل این نبود.

نوشه «ب» توصیف به روش جانشین‌سازی است.

چون نویسنده خود را جای سنگ گذاشته است و از همین دیدگاه حرف‌های سنگ را بیان کرده است. در این نوشته، نویسنده عواطف و احساسات خود را بیان کرده است و با سادگی به خلق اثری اوزشمند داشت یعنی کرده است.

دکتر شروع به خرف زدن کرد لوب می‌خشنده اتفاق می‌افتد از همان‌جا شنیدنی از فرماندار نگاه حکایت تکرار شد اول نظر فرمودیم که «کی باز هم عمال حکایت تکرار شد اول نظر فرمودیم» و گفت: «هرچنان سخن‌های دروغی در این بزم می‌گردید جز این‌ها را می‌شنید کمی فکر کرد چرا صدای را نمی‌شنید خدای بزرگ چه کند! دکتر بوی گافل‌صلمه را بتوت و به او نشان داد هریشان همان‌شیوه شناور خود را توست داده‌اید» هریشان همان‌شیوه شناور خود را توست داشتند ترسیده بود، به صدای تکیه داد اطمینان داشتند را گرفته و او را روی صندلی شانشاند به پنجه «فری» نشستند خایی من می‌می‌دیگر نمی‌شون. پس جه کنم، چگونه صدای مظلومان را بشنوم چگونه چنین طبله را بگیرم. خایی من چگونه نمی‌توانم کرد؟ (زوج) چنین طبله را سکوت و غمگین شنست. فکرها کرد، چارچهار نمود، اما هیچ کدام داشت راه آرام نمی‌کرد (زوج) یکی از دوستان قدیمی به دیدارش آمد از حال او تراجعت شد (زوج) کاعده توست: «دوست من چرا غمگین نمی‌گردید؟ فقط به حسن داری خدا به حسن در ازت گرفته از خود بدهند، اونا و روا به کامیکی، فرماندار نکرد معناداری به او کرد. دوست درست می‌گفت: پیک حسن کار نمی‌کرد، بقیه حسن هایش که کار نمی‌کرد و ترا بایس به او گفت: شما درست می‌گویند من از نعمت‌های دیگر خالق بودم، خدا را شکر می‌گنم تو مرا آگاه کردی.

با جانشین‌سازی، راحت تر بنویسید

مقالیه‌های نگارش
کدام یک از امن‌های زیر، با موضوع این درس (توضیف به روش جانشین‌سازی)، تناسب بیشتری دارد؟

انتخاب خود را توضیح دهد.

(الف) «هنوز در جست‌وجوی نشان امید پخشی، زیږچشی به گند کاری چهاراهنگاهه ام که در کدام که گفت: «به مسافرخانه رسیده‌ایم» از دیجههای به این پانچاهه وارد شدیم و از طرق یک راهرو داخل مجموعه کوچک شدیم که به ظرف به قبرستان هموار بیهوده بود. این مهمانخانه به نظر من، ملات الگویزین درختان، اندوهارزین گیشکسان، بیشان ترین گریه‌ها و دلگیریزین اناق‌ها را داشت.»

(آلزوهای بزرگ) ب) «سقادلیس برای کوزه شکسته، سوخت و یا همدردی گفت: از تو من خواهم در مسیر بازگشتند به خانه ارباب به گل‌های زیبای کناره توجه کنی. در حین بالا رفتن از تپه، کوزه شکسته، خورشید را نگاه کرد که چگونه گل‌های کنار جاده را گرما می‌بخشد و این موضوع کسی او را شاد کرد. اما در بیان راه باز هم احساس ناراحت می‌کرد. چون باز هم نیمی از آب نشست کرده بود، رای همین دوباره از صاحبش، غذر خواهی کرد. سنا گفت: من از ترک تو خبر داشتم و از آن استفاده کردم. من در کناره راه گل‌هایی کاشتم که هر روز و وقت از رودخانه برمی‌گشتم، توبه آنها آب داده‌ای.»

هفده داستان کوچان

ب) سنگی بودم بر سر راه، هر کس که به من مرسید، لگدی به من می‌زد و زور و قدرت خود را به من شناسی می‌داد گاهی هم حرازیریا می‌گذشتند و عور می‌گردند. تا اینکه روی، یک چیز غول پیکری با سرو صدای هراس انگیزه طرفم آمد و مراد میان انبوه اسنگ و حاک و شن بلند کرد و بر پشت چیزی سازیر کرد. دردی سنگن تمام بدنه را فرا گرفت. ساعتی در زیر خواری از سنگ و شن گذشت. فقط این اندازه فهمیدم که مراده جایی می‌برند حق عجیب داشتم. تمام حافظات گذشتم را مرورد کدم هیچ کدام مثل این نبود.

نوشه «ب» توصیف به روش جانشین‌سازی است.

چون نویسنده خود را جای سنگ گذاشته است و از همین دیدگاه حرف‌های سنگ را بیان کرده است.

در این نوشته، نویسنده عواطف و احساسات خود را بیان کرده است و با سادگی به خلق اثری اوزشمند داشت یعنی کرده است.

در این نوشته نویسنده سنگ را به جای انسان نشانده و ویژگی‌های انسان را به آن نسبت داده است.

پادشاه از کارت جام گلسر عربی حستد که ما در فارسی، به اشتباہ دوباره آنها را چشم می‌نماییم. این کارت جام ستر (دوباره کمامات)، در

فارسی اشکال داره و ما ناید از آن بر عذر نیم.
فارسی ← مجازات
ملان: نوام ← اورامات
حواله ← حواله
سوم ← سومات

جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

تمام امورات تحصیل را خودش پیگیری می‌کند.

تمام امور تحقیل را خودش پیگیری می‌کند.

اوره مراسمات رسمی، خوب سخنرانی می‌کند.

او در مراسم رسمی، خوب سخنرانی می‌کند.

پس پیشنهاد داده بود و پسرش را اخراج کرد. خوشد گفت. این کوکه
با هم در مورد حاکم باشد. پس پیشنهاد داده بود به حاکم تا پادشاه خوبی بده. نز. خارکن. که دید همراهش خلیل
پس نهاده. اشرفی ها رو ور داشت و جانشون کلچ رخت. خارکن همین که به قصر رسید قمهده اشرفی را
پس اما راه برگشتن هم نداشت. به حاکم گفت: من به گاو دارم که شرس و روز دارم این کلچها وزن نیست. میرزا
پس کم فروش نکنم من خواستم. کلچ هام رو و زما دربار آذربایجان کش و از دستش این لوغا خیلم راست نهاده
خان که از دست سارکار خارکن خوشش اورد. به مت اشرفی پیش داد.

شیخ فہد

از زبان فارسی، سال اول متوسطه
این من به زبان عبارت نوشته شده است در این نوشته از کاپریز و آنچه که از اتفاقات پرورشی پیرامون شده است. حتی
همچو کوچی بین دو نظر هم به صورت نوشته ایان شده است مانند که می خواستی گویی؟ تربیت حملهها به
زبان پیش از شناسنامه است. فعل ها به طور کامل به کار گرفته شده است مانند اینکه کد بیوست بسته کم خواست -
با این نوشته به صورت زمان گفتار نوشته شده است. کلمات به صورت تکste آشنا کردند و قلی خلا رو
دیگر شنیده بیان حملهها با من چلت مفهوت است. نظم تربیت حملهها گفتاری است. فعل ها به
صورت کامل بیامده اند. این داده -

10

هدنیک بهره می کرند و این باعث شده هر دو طرف همینه قوه و پاپرگاه باشند.
نخست از فردوس، روزگان دیگه می بینند و فرنگش شکور ایران یاری رسانند، بعده فارسی، سعدی، مولوی، حافظ
جام، ملاصدرا، ناز، زمان ماه شهربار، مظفری، حسایی و ... همه این استادان، فرنگدان این مهن عزیز هستند که
دان فرنگش ایران اسلام و زبان فارسی، پرویزی و اپشن.
فرنگلر که من شنیدم و به زبان فارسی می آندیشند، به داد فرسوی می آنم و با خود می گویم که این مرد چنین بزرگ
بداء است و چه خدمت عظیمی به کشور ایران کرده است

این مرد بزرگ زبان فارس را پا توجه به موقعتی خواسته بود که هر دو هزار این سرمه
کهند هم تولید تاریخ مانند صادری مهرداد است و زبان فارس در سراسر سرزمین ایران گشته باشد
لیکن فارس، زبان گسترشده و استاد این زبان تمام گویش و پهجهای را در پی خود از این دنار ایله
گویند و نزد ایران و جهان با همه گویش‌ها و پهجهای اشنا بازدارد و همچنان که اینها می‌هدند و گذانند
از آنها می‌گردند این داد و ستدتای زبانی باعث توانسته شدن هر دو زبان می‌گردند و پیش از هر دو زبان را تلقی
نمی‌کند بهزیر فرمودیم بزرگان دیگری بجز عرصه‌های فرهنگی و علمی باشند انتظار شنیدم بزرگان

وقد كتب
علماء إسلام

- پولندهای قوستان را براساس برسش های زیر تقدیم و تجزیه کرد.

- اطمینانی دهن را عایق بگردد است؟ (نوشه، پذوهای مقدمه، بند و بند تیجه خارجی)
- اینجاگم فکر در نوشته وجود دارد؟
- من به زبان مبار موارث شده است یا به زبان گفتار؟ واژه های به کار رفته چه طوری؟
- چگونه قلم خود را گزینیم؟
- عایق بگشاییم، باید شدید است؟

و آیا نوش خطا املای دارد؟
ل- آنچه خطا و خوان نوشته شده است.

مختصر

جمله‌های روبرو بازیسند که:
 با تلاش طلایان می‌توانستند، علوم بسیاری یادداشت
 با تلاش طلایان می‌توانستند، علوم بسیاری پیشنهاد
 هرگز فرصل اموزوت را به فردان، ماقش
 هدک، فرصل اموزوت را به فردان می‌مکن.

تصویر نویس
به دو تصویربرای دقت نگاه کنید: درباره تفاوت آنها
سچن نوشته‌های شما تشخیص دوستانان است
کدام تصویر است

71



عمو غلام جنوي همه حرکت کي گرد لايص راه راهش در باد تکان مي خورد. افسار اسب خاله ترگس را گرفت.
اپر على پيش خاله ترگس شسته بود. خاله امير را با لجه نشکن حکم مي سته بود. گومندنه و بیزه هم
گوش بلند سگ گله حرکت کي گردند. گوش بلند، فرمانته آنها بود. صدای زنگ هله های درازی باز سیاه شاه
صادی مي خورد. همه اینها مي ماخت. همه در حرکت بودند بوي گله های وخشی هم
کرده بود. گله های پرخورد دست و پاهای گله های باشند و شد و چک با قاطرین علوفه ای را در امام
کوچ ایل در قفل بیهار ایل ایشان را گرفته است. پیهان سفید بر یمن دارد. موهای زیبا زیر گله اندی تغییر
شم عابس طوی اسماح را گرفته است. پیهان سفید بر یمن دارد. موهای زیبا زیر گله اندی تغییر
پارچه ایل به کمر مسنه است. چون دستی بر زعنی زده است. من در کثار او استفاده ام و به او نگاه می کنم. که
بوز خیار و خیز دراز گوششان نیز استاده اند و همان که همان که همان که همان که همان که همان
پارچه ایل است. پر تکان طنز ایل که دارم بار و بار کوچک را در آتشی گرفته است. لایص گل دراز است. همان که همان
که، روی ایل را پوشانده است زن عمومی، دختر عمومی را در آتش دارد اند هناین به جاده می گیرند.

۲۰۱۰ افکار و گفتارهای را بنویسیم

فعالت‌های نگارش

فقط ایل ہائی تکارشی
دوستن زیرخواهید و دکر شونه و دلیل، تقاضوت آنها را شخص کنید.
الف، هداسکان کو دوستمن بهمن می خواست براز خرد به معافه بود، درین راه، جسمش به یک گواهی نامه
افتخار، کسی مکث کرد و ان را از روی زمین برداشت تا صاحب را پیدا کند، وقتی به معافه رسید، مومن
معافه دار گفت و از او کمک خواست.

صاحب مقاوه گفت: این کاغذ را پرداز و چیزی بتویس تا پشت شیشه مقاوه بچسبان و مردم بستند.
بهمن کاغذ و قلم را پرداخت اما نه داشت چه طور شوغ کرد و چه بتویس.
مقاره‌دار، متوجه شد و گفت: پس چرا این تویس، بشیمان شدی؟ اینکه کاری ندارد. چه می خواستی بگویی
بهمن گفت: چیزی نیست آقا! من مخواستم بگوییم این گواهی تا بهم را پیدا کردم. هر کسی نشان آن

صاحب ممتازه گفت: پس منتظر چه هست؟ همین حرف هایی را که گفتش. بتویس.

(قارس اول راهنمایی)

گشته
ورزان فارسی معرفت هرگاه خود را ملهم می کند، احمد که در دنیا شد و فصل اول، همچنانکه با احمد آزاده شد و غیره
کاربرد نوشتگر است.

جمله های زیر را پردازش کنید:

کتاب های از رشته‌گران و بوسان - توشیط سعدی نوشنده شد.

کتاب های از نشانه‌گران و بوسان را نوشید نوشت.

امن نورین نوشته دانش آموزان علاقه مند به نگارش پاسخ داده می شود.

امن نورین را داشت آموزن علاقه مند به نگارش پاسخ می دهد.

نمایندگی

حکایت زیر را پردازید و پارتوپی کنید:

حکایت به روکار، اوشیروان گفت، او ویر، همه چیز در عالم تو داری؟

بزرگمر، خجل شد و گفت، دا، ای پادشاه، اوشیروان گفت، همه چیز پس که دارد بزرگمر گفت، همه پیش همکن

داند و همگان هنوز از مادر نراوه اند.

ساده نوریس، اوشیروان عادل در قصر نشسته بود که بزرگمر از دروار شد، اوشیروان برای بزرگمر اشترم زدن

بزرگمر سوال های اوشیروان را با آزمتش پاسخ می داد، اوشیروان به نشانه ناید سری نکان می داد تا این که

بررسی را دادند از اینها و یا اثبات می دادند، بزرگمر درخ شد و از جوان

پاسخ بزرگمر برای اوشیروان سیار چالد بود، دوباره بپرسید بزرگمر، پس همه چیز را چند کس می داند؟ بزرگمر

سر را مند کرد و گفت، غالی چنان همه چیز را همکان می دانند و همگان هنوز از مادر متولد نشدند.

نوشتگر

آموزن ای اوه

الف) جمله های زیر را پردازش کنید:

۱- او معمولاً بر علایه معلمان حرفی نمی زند.

۲- آن ها از پدرهای اهل اقطاع حاصل کردند.

۳- دویشی که کتاب خواهان دوست داشت را دیدم

۴- او امروز با مامهم آنهاگ، نیو

۵- در نوشته زیر موضع پند مقدمة، پند تمهیج را بیندا کنید

نوخواهی، دور اتفاق از کوکوکی، به بزرگسال است، تعریف از از راهه سالیک، آهار می شود و ناید همکن

آفریدگار همه شکوهها و زیباییها، است.

آفریدگار همه شکوهها و زیباییها، است، که همیشه با ماست، پس در همه کار و کارهای همه گاه و

چاوا را به داد بایورم.

چاکایت زیر را پارتوپی کنید.

چاکایت از فرسان می گذشت صورت خود می پوشانید. از لو علت حادثه را خواستند. گفت، از مرده ها

خجالات من کشم، چون که بداروی من مرده اند

از درباره کلاس خود بند بوسید که به ناشی لزدیک باشد

ها درباره حدای ایشاره بکند بوسید

و از برای ریک از موضوع های زیر یک متن انتخاب نویسید

۱- اصای طوفان دریا ۲- شلوغی خیابان ها ۳- کارگران معادن زغال سنگ

پایان نوالت انتخابی

مشتاهی نثارد جنس در از اهن استد لاید می پرسید

چرا خوب معلوم است جون که امن از همه

مختکر است و راهی نمی شنکد تنه کلاس

سیند است به استلاح همان خواست برو است

گاهی بچها شیطیت من گذشت و به جای مازیک

و استبرد از مازیک معلوم استفاده می گذشت

نوشتمه بیگر از نهانه پاک نی شود

میز و نیکت های علاوه همان هیز و نیمکت هایی

پر زیورگان ماست بعنی به همان ساخت و به

عسان نیست، وقتی که پشت آنها من شنیدم

کنم فردی می گزینم و ... (۱)

ه) اشای اندی شر خود که ایشان نزدیک می شود

گزده است هر قدم که ایشان نزدیک می شود

من و نیکی و استقبال است. (۲)

بد نیجه افریدگار همه شکوهها و زیباییها اوتست

که همیشه با ماست: از کله کار و کارهای همه

همه گاه و همه جا و داده بیان کند. (۳)

چاپشکی هر روز از فرسان دادم شد او هنگام راه شدن

صورت خود را می پوشاند کارش سیار می شود و

لگز از کمی خیالات من گشته چند روزی به همین

موقوں گشت نایدکه به سرخ لو قشم و گلمی افی

دکم پیشیت که تو نویم به سوال پرسید؟ (۴)

طلبهای من یکم پوشاند، گفت، چرا شما

خیابان تیر شلوغ است، فضای خیابان تیر شلوغ

است، این اصولها دو طرف خیابان را بر کوچه اند

می خندند، سایی فرهنگی آنها با سایی ترائه و آوار

و موسیقی سکن در هم از آنها و سایی ایشان را

می سازد اندی شدای موسیقی طبعیست را! (۵)

و شلوغی خیابانها: خیابان شلوغ استه هر ای

خیابان تیر شلوغ است، فضای خیابان تیر شلوغ

است، این اصولها دو طرف خیابان را بر کوچه اند

می خندند، سایی فرهنگی آنها با سایی ترائه و آوار

و موسیقی سکن در هم از آنها و سایی ایشان را

پوشاند که تیرهای پوشاند صفتی بلطفی خیابان تیر

شلوغ است، فضای خیابان تیر شلوغ در همیش

زیست را فراز گزده است، پیچیده ایشان

از این فضای سایی طبیعته سایی چانواری و ... دیگر

چیزی نیست، تو نهادهای زیر متنیک همیشگی

ادامه اشنا را شما می توانید بخوانید. (۶)

زاغی صحیح زود از خواب بیدار شد و کوله پارش را جمع کرد و راهی سفر شد. از روی دشت هموار و رودخانه ریا

گذشت. رفت و رفت تا به پای کوه رسید. در کنار درختچه‌ای کوچک آرام گرفت تا نفسی تازه کند. هوای آن جا هوای باع کاملاً فرق داشت. او احساس ازادی و رهایی می‌کرد. به راه افتاد و به طرف قله کوه پروراز کرد کسی

از بالای کوه رسماً بود: باع‌هه درخت‌های گردبُری چقدر کوچک دیده می‌شدند. افتاب و آسمان چقدر نزدیک بودند. راهی مات و تبریزی که در ربع به بلندی، مثل میانه، چقدر کوچک دیده می‌شدند. افتاب و آسمان چقدر نزدیک بودند. راهی مات و تبریزی که از بالای کوه رسماً بود: باع‌هه درخت‌های گردبُری چقدر کوچک دیده می‌شدند. افتاب و آسمان چقدر نزدیک بودند. راهی مات و تبریزی که شده بود. به هر طرف که نگاه می‌کرد، بیرونی‌های تازه می‌شدند. پرندگان عجیب و غریب که تا حال ندیده بود غرق

تماشا بود که صدای اواز پرندگان او را به خود جلب کرد. سرش را برگردانده پرندگان همچشم خودش الله کمی

چاق نزد حوال آواز خواندن بود. راغی سلام کرد و گفت: «من زاغی هستم تو باع زنگک می‌کرمد تازه به اینجا

او مدم» پرندگه برگشت رو به زانی گفت: «سلام من کیک هستم خلی خوش اومدی. مواطبه باش ششی کوششان

سرده و من دیگه باید برم، بعنای می‌پسند خداخواهی متناسب برمی‌دانست. خراام خرامن

سینه کوه را بالا رفت زاغی محواره رفق کیک شده بود. او تحت تأثیر ادب، متناس، آواز و راه رفتن کیک قرار

گرفته بود تصمیم گرفت راه رفتش را باد بگیرد کمی تمرین کرد ولی سخت بود. با خودش گفت فردا دوباره کیک

را می‌بینم و راه رفتن او را باید می‌گیریم، شب را در زیر درختچه‌ای کوچک به صبح رساند و کیک را دوباره در

همان جای قفلی دید. از او خواست که راه رفتش را به او بیاموزد. کیک گفت: «راه رفتن خودت که هست! راه رفتن

ما به تردت نمی‌خور» زاغی اسزار کرد و کیک هم راه رفتش را به او آموخت. داد. اما زاغی نمی‌توانست کار را باد

پیگیرد. مدتی گذشت زاغی به باع برگشت. او نه تنها راه رفتن کیک را باید نگرفته بود، بلکه راه رفتن خودش را می‌

فراموش کرده بود.

گوش بدیم و بتویسیم

فعالیت‌های نکارش

من زیرا بخواهد و مشخص کنید که نویسنده در کدام بخش، تحت قایقرقه شنیداری خود قرار گرفته است.

کزال برپوست گری چنگ کشید و فریاد زد: «هه... وار... ههزا خاک به سرمه! گری قناده به دهان گرفت و دود.

کزال به دنبال او زمین را حیش می‌کشید. مویه می‌کرد و روناک را صدا می‌زد. خم شد و سنگ پرداشت.

اگر به روناک بخورد!

سنگ را به زمین انداخت، زار زد و دو دید. صورت خراشید و دو دید. گرگ پاره تنش را می‌برد.

روناک مثل بزایی، دست‌هایش را در هوای کنای می‌داد. گردش به عقب خم شده بود و صدای نازک گیریا شد.

سنگ‌های بیانان را می‌خراسید.

کزال به موهاش چنگ زد. لگه گالشش از پایش افتاد. سنگ‌ها پایش را کوبیدند.

روناک!... روناک! دایهای بیرون، روله...

دشت یک پارچه صدا شده بود و ناله و مویه. باد صدای کزال را غلتاند و با خود برد. «آزاد! سرزمین بود که فریاد

کزال را نشید. هراسان ماند. صدای از کدام طرف می‌آمد؟

باز هم جم. آزاد دید. صدا از سمت تیه بود. کسی کمک می‌خواست. کام انداخت و دو دید. صدا او را به خود

من خواند. چشم آزاد از دور جسمی را که تند و تند به طرف او می‌آمد. دید و لحظه‌ای بعد. گرگ نزدیک ای راز رسیده

بود و آن دورتر، کزال با برجه و بر سر زنان می‌دوید. وقت فکر کردن نبود آزاد نایاب می‌ماند. دندان بردن دن

من سایید. گرگ مقابله آزاد بود. قناده روناک به دهانش بود. روناک خفه گریه می‌کرد و گرگ خرناسه می‌کشید

آزاد معطل نماند...

(داستان کزال)

یقی از رسماهی ریز را انتخاب کنید و حس و حال خود
شنیدن صدایی کنید.
زادی راه آن یکان کنید.
صدای لاله‌ای مادر
صدای باران

زیدی ورزشید زیبا در حال غروب کردند. بایهای سفید باورچین در آسمان به این سو
آن سو رفتند. این سیاه بزرگی از غرب سر برآورد. ابرهای کوچک نسبتی از ترس این سیاه به هم چیزی‌ند و
شکلی کی این بزرگ دادند. این سیاه تندری قدم برداشت. او تمام انسان را پوشانده بود حتی اتفاق مهران! ای
لوسیا به این سفید رسید. آنها در هم پیچیدند و سور شدیدی به زمین نایند. صدای رعد و برق در کوها پیچیده صدای
پشت‌شکی بود. نن ادم را می‌لرزاند، اما آمده باران را در دل جوانه زد. رعد و برق ها در میچندند، یک پس

دیگری باد شروع و وزیدن گرد. برگ‌های درختان گلک می‌خورد و همه پیچ در هم پیچیده بود. همه منظر امدهن
بازار بودند. کل‌ها به آسمان نگاه می‌کردند. درخت‌ها در حالی که با باد آواز خواندن دست‌ها را بالا برده بودند تا
بازار بودند. راه را با اژدها طوران باران بشورند. صدای باد، رعد و برق، برگ‌های درختان در هم تنیده بود و موسیقی

پوشانش را با اژدها طوران باران بشورند. باری را نمی‌داند. چند رفاتهای بارید. باران شروع به پاریدن کرد باد از مرغ رفت و موسیقی
بازار را نوید می‌داند. این رفاتهای شروع شد چه اهنجکنی و چه دلواری بر روی بگ صدای یک آنکه، بر روی شیروانی‌های

ناموش شد. اواز رفاتهای شروع شد چه اهنجکنی و چه دلواری بر روی بگ شد بود. او تحت تأثیر ادب، متناس، آواز و راه رفتن کیک قرار

گرفته بود تصمیم گرفت راه رفتش را باد بگیرد کمی تمرین کرد ولی سخت بود. با خودش گفت فردا دوباره کیک

را می‌بینم و راه رفتن او را باید می‌گیریم، شب را در زیر درختچه‌ای کوچک به صبح رساند و کیک را دوباره در

همان جای قفلی دید. از او خواست که راه رفتش را به او بیاموزد. کیک گفت: «راه رفتن خودت که هست! راه رفتن

ما به تردت نمی‌خور» زاغی اسزار کرد و کیک هم راه رفتش را به او آموخت. داد. اما زاغی نمی‌توانست کار را باد

پیگیرد. مدتی گذشت زاغی به باع برگشت. او نه تنها راه رفتن کیک را باید نگرفته بود، بلکه راه رفتن خودش را می‌

براموش کرده بود.

روبوسوی ابدار با پنجه ره داشت
چکچک، چک چک چکار با پنجه داشت*

پکریزه گوش پنجره، پیچ بیچ کرد
یکی از نوشهای مریوط به «شتبین صدایها» را نقد کنید. هنگامی که دوستان اش را می‌خوانند نکاتی را باداشت کنید.

نمایهای از زیابی

۱- در هنگام خواندن مشکلی نداشت و توانست مطالب را درست و کامل به دیگران منتقل کند

۲- نوشهای علمی‌بندی ذهنی داشت. (ند مقدمه، بند بند و بند نتیجه)

۳- شنیدهای را درست و دقیق توصیف کردند.

۴- من را درست و پاکیزه نوشه بود. قلم خودگشی و ... نداشت

۵- عالم لگارشی را رعایت کرده بود.

۶- بدون غلط املاهی بود.

بعد از این که اش را نقد و بررسی کردید نقد خود را در اختیار دیگران هم قرار دهید

درست نویسی

هزاره بختن دوم کلکه‌ای کارکنی را نشانه «آه» شروع شود، فاعله از همان دو بختن برداشته شود، عقدت مد جمله‌ای

وکله را پیوسته من نویسیم. آموزه هم آیینش آموزان خوش فکر، بگزار می‌شود.

- امروز، خطاش داشت آموزان خوش فکر، بگزار می‌شود.

- اگر بدخواهان، در هم اموری نایبرابر، زور گویی پیشنه کنند، تسلیم نخواهیم شد.

۵۳

۵۱۵

۵۳

۵۱۴

چنلهای زیررا و برداشت کنید:

با تلاش فرمان می‌توانستند علوم سیاری باندوزند.

هرگز فرموده اموزن را به فرد، مانکن

هرگز، فرضت اموزن را به فرد، می‌مکن.

تصویر نویسی
به دو صورت زیر را دقت نگاه کنید: دریا را نتوانستند علوم سیاری باندوزند.

سنتھن نوشه‌های شما تلخیض دوستان است. بعضی زبان که نوشه‌هایتان را در کلاس می‌خوانند، آنها پای

تشخیص دهند: هر نوشه‌های مریوط به کدام تصویر است.

۷۸



عوم غلام جلوی همه حرکت می‌کرد. لباس راه راهش در باد تکان می‌خورد. افسار اسب آن را گرفته بود. امیر علی پشت خاله نرگس نشسته بود. خاله، امیر را با چکش محکم سنه بود. گوسفندها و بزها هم پشت سر گوش نلسن سک گله حرکت می‌کردند. گوش بلند، فرمادن آنها بود. صدای زنگولهای درازیا، بناء شاخ، ترا، صدای مع بزعغاله‌ها و بع بر بزها درهم می‌وحشت. همه در گفتار یافته های کنار راه را سر برید کرده بود. گاهی از خودره دست و پاهای گله، گاک بلند می‌شد و گاهی قاطران علف های کنار راه را سر برید کوج این در قصل بیهار لذت خاصی دارد. همه یک صدا و یک دلند و برازی دیدند. بیلاق لحظه شماری می‌کرد. عمو عیاش جلوی اسبها را گرفته است. پیراهن سفید بر تن اراده مووهای زیر کلاه نمایی نهانیان است پارچهای بد کمر سنته است. چوب دستی را بر زمین زده است. من در کثار او استفاده ام و به راه نگاه می‌کنم. گوسفند بز شاخ دار و خر دراز گوشمنان نیز استنانه‌اند و به جاده نگاه می‌کنند. پارها را روی خرگوش دزار نمایند. چند کجا، ملاده از این راه را خودره دست و پاهای گله، گاک بلند می‌شد و گاهی قاطران علف های کنار راه را سر برید که روی اسب را پوشانده است. زن عمو نیز، دختر عمومی را در آغوش خود آنها نیز به جاده می‌گردند.

افکار و گفتارمان را بنویسیم

مقالات‌های تکارشی

دو من زیر را بخوانید و با ذکر نمونه و دلیل، نتوان آنها را مخصوص کنید.

الف) «همگام که دوستم بمن می‌خواست براز خرد به مقاوه برود، درین راه، چشمش به یک گواهی راندگی

افتاد، کمی مکث کرد و آن را از روی زمین برداشت تا صاحبین را پیدا کند. وقتی به مقاوه رسید، موضع را به

مقابله دار گفت و ازاوا کمک خواست.

صاحب مقابله گفت: این کاغذ را بردار و چیزی بنویس تا پشت شیشه مقابله بچسبانم و مردم بینند.

بهمن، کاغذ و قلم را برداشت اما نمی‌دانست چه طور شروع کند و چه بنویسد.

مقابله دار، متوجه شد و گفت: پس چرا نمی‌نویسی، بشیمان شدی؟ اینکه کاری ندارد. چه می‌خواستی بگویی؟

بهمن گفت، چیزی نیست آقا! من می‌خواستم بگویم این گواهی نامه را پیدا کردم، هر کسی نشان آن را نمی‌گیرد

می‌تواند از من دریافت کند.

صاحب مقابله گفت: پس مفظتی چه هست؟ همین حرف‌هایی را که گفت، بنویسی.

فارسی اول راهنمایی، ۱۲۸۵

۸۵

(زبان فارسی، سال اول متوسطه)

الف) این متن به زبان فارسی نوشته شده است در این نوشه از کاربرد واژه‌های تکراری پرهیز شده است. حتی

گفت و گویی بین دو نفر هم به صورت اشتراکی اشاره نشده است، مانند: چه می‌خواست بگویی؟ ترتیب جمله‌ها به

زبان نوشته است. فعل ها به طور کامل به کار گرفته شده است. دریافت کند، بوسیله بینند، گمک خواست و ...

ب) این نوشه به صورت زبان گفتار نوشته شده است. کلمات به صورت شکسته انداده شده اند: وقتی داش خارا رو

جمع می‌کرد، شوشه بیان حمله‌ها با متن «الف» متفاوت است. نظم ترتیب جمله‌ها تکراری است. فعل ها به

صورت کامل پیش از این انداده اند، اول، داد و ...

من زیرا به زبان فارسی می‌خواستم کنید.

هر وقت می‌شیم به زبان فارسی فکر می‌کنم، فردوسی به یاد می‌آید و با خود می‌گم این مرد چقدر بزرگ بود و چه

خدمت عظیمی به کشور ایران کرد. زبان فارسی رو، زیرچتر خودش دارآورده و همه مردم این سرزمین را مومند مادر

مهربان بود در طول تاریخ براز همه.

زبان فارسی، به عالمه همراه و همشنین داره در گوشه و کنار ایران و جهان و با همه گویش‌ها و لهجه‌های ایرانی، همیشه

داد و ستد و فنازی دوستانه دارد. فارس و دیگر زبان‌های ایرانی کلمه‌هایی را به هم قرض می‌دان و از توانایی‌های

هدیه‌کش بدهه می‌گیرند و این باعث شده همه هردو طرف، همراهی و پارچه‌ها باشند.

غیر از فردوسی، بزرگان دیگر هم به زبان و فرنگی کشور ایران را پرسانند، بوعن، فارسی، سعدی، مولوی، حافظ.

جام، ملاده از این زبان ما شهیار، مطهیری، حسایی و ... همه این استادان، فرزندان این میهن عزیز هستند که در

دان فرنگی از خودره دست و پاهای گله، گاک بلند می‌شد و گاهی قاطران علف های کنار راه را سر برید

کوچ این در قصل بیهار لذت خاصی دارد. همه یک صدا و یک دلند و برازی دیدند. بیلاق لحظه شماری می‌کرد.

عمو عیاش جلوی اسبها را گرفته است. پیراهن سفید بر تن اراده مووهای زیر کلاه نمایی نهانیان است

پارچهای بد کمر سنته است. چوب دستی را بر زمین زده است. من در کثار او استفاده ام و به راه نگاه می‌کنم. گوسفند

بر شاخ دار و خر دراز گوشمنان نیز استنانه‌اند و به جاده نگاه می‌کنند. پارها را روی خرگوش دزار نمایند. چند

باریک است و پرنگاه خطیابی دارد، مادر براز کوچکم را در آغوش خود آمد. براز شماری می‌گردند.

کوچ، روی اسب را پوشانده است. زن عمو نیز، دختر عمومی را در آغوش خود آمد. آنها نیز به جاده می‌گردند.

دو من زیر را بخوانید و با ذکر نمونه و دلیل، نتوان آنها را مخصوص کنید.

الف) «همگام که دوستم بمن می‌خواست براز خرد به مقاوه برود، درین راه، چشمش به یک گواهی راندگی

افتاد، کمی مکث کرد و آن را از روی زمین برداشت تا صاحبین را پیدا کند. وقتی به مقاوه رسید، موضع را به

مقابله دار گفت و ازاوا کمک خواست.

صاحب مقابله گفت: این کاغذ را بردار و چیزی بنویس تا پشت شیشه مقابله بچسبانم و مردم بینند.

بهمن، کاغذ و قلم را برداشت اما نمی‌دانست چه طور شروع کند و چه بنویسد.

مقابله دار، متوجه شد و گفت: پس چرا نمی‌نویسی، بشیمان شدی؟ اینکه کاری ندارد. چه می‌خواستی بگویی؟

بهمن گفت، چیزی نیست آقا! من می‌خواستم بگویم این گواهی نامه را پیدا کردم، هر کسی نشان آن را نمی‌گیرد

می‌تواند از من دریافت کند.

صاحب مقابله گفت: پس مفظتی چه هست؟ همین حرف‌هایی را که گفت، بنویسی.

۸۶

ب) «پیرمرد خارکن، وقتی داش خارا رو جمع می‌کرد، بیو چشمش به کوچه پر از اشخاص افتاد. این کوچه

باشد حال حاکم باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی نهاد. نه خارکن، که دید همسرش خیلی

ساده داد، شب، اشترفه را رو داشت و جاوهشان کلچه ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشترفه خیلی

بیش، اما راه پرگشته بود نداشت. به حاکم گفت، من به گادار که شیرش رو با وزنه دربار آرامیش کم و از درستی وزن این کم فروشی نداشت. خارکن خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

حاکم که از درستی کاری خارکن نداشت، خوش از این کلچه را زن و خانم راحت شد.

ب) «پیرمرد خارکن باشد، پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا باداش خوبی ن

مکالمہ ایجمنی

خرداد ماه

- الف) جمله‌های زیر را ویرایش کنید.

 - ۱- امروز هم آش بیگان نشد.
 - ۲- نویسنده‌گان کتاب را خواندند.
 - ۳- تمام جواهرات را فروختم.
 - ۴- فرسته‌ها را از دست نده و کارها را به فردا مافکن.

ب) نوشته زیر را به زبان معیار بازنویسی کنید.

هیشکی اونچا بندو. روزا تن تن من رفت. من موشه
فک من کردم کی اونچا خلاص من شم و از میون

ج) خانه کاهگل را بایک واحد آپارتمان مقایسه ننمایم.

د) اگر شما یک حلقة لاستیک بودید.

ه) ضرب المثل زیر را گسترش دهد.

در کار خبر حاجت هیچ استخاره نیست.

و) درباره کی از موضوعات زیر یک انشا بنویسید.

۱- صدای هایی که هر روز از شهرم شنومیم.

ماخ سوالات استھانی

(الف)

- ۱ امروز همایش برگزار نشد. (۰/۵)

۲ نویسنده‌گان کتاب را خواندند. (۰/۵)

۳ تمام جواهر را فروختهم. (۰/۵)

۴ فرسته‌ها را از دست نه و کارها را به فردا می‌فکریم. (۰/۵)

۵ هیچ کس در آن جا نبود روزها به سرعت سپری می‌شد من بودم و یک میان خان خالی که مانند بیان می‌آید و علف بود همه فکرمن این بود که چه زمانی از این خلاص می‌شوم و از میان دیوارهای سنسکی می‌روم. (۰/۵)

۶) خانه کاهگلی کاه دارد و گل اما خانه آپارتمانی سیمان و آجر کاهگلی، چوب و درخت دارد و پنجه‌جوبی، آپارتمان، تیراهن و میگرد دارد و پنجه‌آهنی یا الومینیومی، کاهگلی، سادگی دارد و صفا، آپارتمان زیبایی دارد و تحمل. (۰/۵)

۷) چقدر خوش به حالم می‌شد اگر یک حافظ لاستیک بودم، همچنان را می‌گشتن با باد و باران هم داشتن می‌شد و با شب ستاره همسفر، به دورهای دور می‌رفتم و به جاده‌های نایابیم، به راههای ناتائش، به شفه‌های زیبا، آبادی‌های ساده و ... (۰/۵)